گفت‌وگوی «جوان» با حاج‌حسن افراخته پیرامون مجاهدت خانواده‌های رزمندگان در دفاع مقدس

خانواده یک رزمنده در لحظه به لحظه جهاد او سهیم هستند

■ علیرضا محمدی

داستان حضور خانواده رزمنده‌ها در مناطق عملیاتی دفاع مقدس، ماجرای شنیدنی اما کمتر گفته شده جنگ است که مشخص نیست چرا کمتر به آن پرداخته می‌شود. دفاع مقدس هرچند مسئله‌ای عمومی برای تمام کشور بود، اما بار اصلی جنگ را قشری از مردم به دوش می‌کشیدند که مردانشان بیشترین حضور را در جبهه داشتند و زنان و خانواده‌هایشان نیز دوشادوش آنها مجاهدت می‌کردند. حاج حسن افراخته نیز یکی از رزمنده‌های پای کار جنگ است که از آشوب‌های کردستان گرفته تا شرکت در عملیات بزرگ دفاع مقدس، حوادث بسیاری را در پرونده مجاهدت‌های خودش به ثبت رسانده است. در اغلب مواقع، خانواده حاج حسن نیز او را همراهی می‌کردند و در این مسیر حوادث متعددی را پشت سر گذاشته‌اند. گفت‌وگوی ما با این رزمنده دفاع مقدس، علاوه بر مرور خاطرات وی، گذری نیز بر حضور خانواده رزمنده‌ها در مناطق عملیاتی دفاع مقدس دارد که خواندنش خالی از لطف نیست.

عکس: تزئینی است

چطور پایتان به بحث انقلاب و دفاع مقدس کشیده شد؟

من سال ۴۲ در محله امامزاده یحیی تهران متولد شدم. این محله پر از هیئت‌های مذهبی بود و ما هم که از کودکی در این هیئت‌ها حضور داشتیم جرقه فعالیت سیاسی و مبارزه با رژیم طاغوت از محیط همین هیئت‌ها برای ما زده شد. من از نوجوانی کشتی می‌گرفتم و یادم است همراه یکی از حریفان تمرینی‌ام به نام آقای حسینی با هم اعلامیه جابه‌جا می‌کردیم. یک روز که با حسینی سوار موتور از باشگاه ایران امروز در بهارستان به شاه عبدالعظم می‌رفتیم، حسینی حواسش پرت شد و درست مقابل کلانتری شهرری، به یک پاسبان کوبید و او را پخش زمین کرد. مأمور پلیس هنوز از جایش بلند نشده، فحش رکیکی به دوستم داد. او هم از موتور پیاده شد و زد زیر گوش پاسبان و ناگهان چند نفر از داخل کلانتری ریختند روی سر حسینی و او را کتک زدند. از من هم پرسیدند کی هستی و این ساک چیست؟ گفتم کشتی‌گیریم و داخل ساک وسایل ورزشی‌مان است. اصلاً یادم نبود داخل ساک، اعلامیه‌های حضرت امام را گذاشته‌ایم. خلاصه مأمورها ساک را باز کردند و هر دوی ما را تحویل ساواک دادند. اولین دستگیری من ۱۷روز بیشتر طول نکشید، اما باعث شد در موضوع مبارزه با رژیم، مصمم‌تر شوم.

شما آن موقع ۱۵سال داشتید، چطور می‌شد که بچه‌های انقلاب اینقدر زود به بلوغ فکری می‌رسیدند؟

جو خیلی تأثیرگذار بود. عرض کردم من به هیئت‌های مذهبی محله‌مان می‌رفتم و در این هیئت‌ها با چهره‌هایی چون شهید بروجردی، شهید دیالمه، شهید داود کریمی و برخی بزرگان دیگر آشنا شدم. وجود یک شهید بروجردی کافی بود تا یک نوجوان را به لحاظ فکری دچار تحول اساسی کند. در محله ما به برکت جو مذهبی و انقلابی‌های بنام، اغلب اهالی حضرت امام را به نام و رسم می‌شناختند. آن هم در زمانی که خیلی‌ها هنوز از امام و ماهیت نهضتش اطلاع چندانی نداشتند.

بعد از انقلاب چه کارهایی انجام دادید، چه زمانی وارد سپاه شدید و اولین حضورتان در مناطق عملیاتی کجا بود؟

مثل خیلی از انقلابی‌ها ابتدا به کمیته رفتیم و وقتی سپاه تشکیل شد، در همان روزهای اول، وارد این نهاد انقلابی شدیم. ما دوره اولی بودیم و در پادگان ولیعصر(عج) تهران مستقر شدیم. اوایل پاییز ۵۸ هم وقتی شهید وصالی با گردان پنجم راهی کردستان شد، همراه این گردان به مهاباد رفتم و تا پایان دفاع مقدس در مناطق عملیاتی حضور داشتم.

یعنی ۱۶سالگی عضو سپاه شدید؟

بله، آن زمان خیلی قید و بند سن و اینطور مسائل مطرح نبود. از من ۱۶ساله گرفته تا بزرگانی مثل شهید سعید گلابخش (محسن چریک)، شهید وصالی و شهید پیچک و چهره‌هایی مثل سردار کوثری و... در پادگان ولیعصر(عج) گرد هم آمده بودیم تا هر کسی هر قدر که توان دارد برای انقلاب تلاش کند و از جان مایه بگذارد. شرط اصلی پاسداری، جانفشانی بر سر آرمان‌ها و ماندن در خط انقلاب و حضرت امام بود.

یکی از دلایل ماندگاری انقلاب، وجود جوان‌هایی بود که فارغ از مسائل مادی، هر چه در توان داشتند برای پیشبرد انقلاب انجام می‌دادند، شما که جو آن زمان را دیده‌اید، چه نظری دارید؟

یادم است اوایل قرارداد ما را شش ماهه می‌بستند. بچه‌ها به شوخی یا جدی می‌گفتند دلیلش این است که قرار نیست بیشتر از شش ماه زنده بمانیم. به جرئت می‌توانم بگویم خیلی از آن جوان‌هایی که وارد نهادهای انقلابی مثل سپاه می‌شدند، تصورشان این بود که آمده‌اند خونشان را بدهند تا درخت انقلاب ریشه بگیرد. من خودم از روزی که وارد سپاه شدم تا حدود پنج الی شش ماه بعد که به مهاباد رفتیم، حتی یک ریال حقوق نگرفته بودم. اصلاً این چیزها مطرح نبود. یادم است یک روز در مهاباد دیدیم بالگرد شنوک نشست و یکی از بچه‌ها به نام آقای اکبرنژاد با یک کیف سامسونت پیدایش شد. اصغر وصالی همه ما را صدا کرد و گفت هر کسی می‌خواهد پول بگیرد، بیاید. منظورش حقوق و این چیزها بود. بعضی از بچه‌ها گفتند نیازی ندارند و نگرفتند. باقی هم هر کدام به اندازه نیازشان گرفتند. خود من فقط ۱۲۰ تومان گرفتم که آن را هم برای خرید وسیله‌ای نیاز داشتم وگرنه همان را هم نمی‌گرفتم. بعدها که حقوق در سپاه تبدیل به رویه شد، مجردها ۲۲۰۰ تومان و متأهل‌ها ۲۴۰۰ تومان می‌گرفتند. نگاه، نگاه مادی نبود. عشق به خدمت یک عده جوان انقلابی را جمع کرده بود و کسی کاری به حقوق و حق مأموریت و این چیزها نداشت.

> یک‌بار در خلال یک حادثه، هر دو پای پسرم محمود که آن موقع سه سالش بود، زیر آوار ماند و له شد. من آن موقع حین خدمت بودم که خبرم کردند و به خانه آمدم. محمود هشت ساعت در اتاق عمل بود و مدت‌ها درگیر دوا و درمانش بودیم. همین اتفاق کافی بود تا همسرم از من بخواهد به تهران برگردیم اما ایشان ایستاد تا من هم در انجام وظایفم ثابت قدم باشم

هر کسی آن قدر کار می‌کرد تا به تکلیف عمل کرده باشد. بارها پیش می‌آمد که یک گردان دوره مأموریتش تمام می‌شد و به تهران برمی‌گشت، ولی برخی از نیروهای گردان داوطلبانه در منطقه عملیاتی می‌ماندند و به خدمتشان ادامه می‌دادند بدون اینکه کسی از آنها چنین کاری را خواسته باشد.

چه سالی ازدواج کردید؟ خانواده از چه زمانی درگیر مسائل رزمندگی شما شدند؟

من سال ۶۱ وقتی ۱۹ سالم بود ازدواج کردم. اوج جنگ بود و به عنوان یک رزمنده، مرتب بین مناطق عملیاتی و خانه در تردد بودم. ازدواجمان هم به ساده‌ترین شکل برگزار شد. فکر نکنم تعداد مهمان‌ها به بیش از ۳۰ نفر می‌رسید. یک خاطره جالب تعریف کنم: روز عروسی یکی از آشناها به نام مرحوم طالبی داشت لطیفه تعریف می‌کرد که یک نفر زنگ زد و گفت امشب عملیات است (فتح خرمشهر). آقای طالبی تا این را شنید، یکهو شروع کرد به نوحه خواندن. اطرافیان علت را پرسیدند که گفت در کربلا هم حضرت قاسم تازه داماد بود! خلاصه زندگی مشترکمان را به ساده‌ترین شکل شروع کردیم و دو، سه سال بعد از ازدواج، همسرم و دو فرزند کوچکمان را به مناطق عملیاتی بردم.

افراخته نفر اول از سمت راست

بخش اعظمی از مجاهدت رزمنده‌ها مرهون ایستادگی خانواده‌هایی است که آنها را همه جا همراهی می‌کردند. شما سهم خانواده‌ها را در مجاهدت رزمنده‌ها چقدر مؤثر می‌دانید؟

به نظر من فرقی بین جهاد یک رزمنده در جبهه و پایداری همسر یا مادر یا خانواده‌اش در پشت جبهه وجود ندارد. من وقتی برای اولین بار همسر و فرزندانم را به اهواز بردم، همسرم با دیدن شعله چاه‌های نفت اهواز فکر کرده بود آنها تانک‌های عراقی هستند که در آتش می‌سوزند. یعنی چنین تصوری از شهر اهواز داشت، ولی برای اینکه دغدغه‌های من کمتر شود، همراهم به آنجا آمد و حوادث زیادی را هم به چشم دید.

چه حوادثی؟

یک‌بار در خلال یک حادثه، هر دو پای پسرم محمود که آن موقع سه سالش بود، زیر آوار ماند و له شد. من آن موقع حین خدمت بودم که خبرم کردند و به خانه آمدم. محمود هشت ساعت در اتاق عمل بود و مدت‌ها درگیر دوا و درمانش بودیم. همین اتفاق کافی بود تا همسرم از من بخواهد به تهران برگردیم، اما ایشان ایستاد تا من هم در انجام وظایفم ثابت قدم باشم. اتفاقی که برای محمود افتاد در سال ۶۴ بود. بعد از این اتفاق که ناشی از بمباران دشمن بود، خانه‌مان را عوض کردیم و به محله زیتون کارگری اهواز رفتیم، جالب است که کمی بعد همان خانه هم در بمباران دشمن آسیب دید. در و پیکرش شکست اما شکر خدا به بچه‌ها آسیبی نرسید. در تمام این حوادث همسر و مادرم که مقطعی پیش ما آمده بود، صبورانه تحمل می‌کردند و سعی داشتند حتی‌المقدور دغدغه‌های من را کمتر کنند.

غیر از حوادثی که ذکر کردید، همین حضورتان در جبهه و دیر به خانه آمدن و احتمالاً مجروحیت‌هایتان هم مشکلاتی بود که خانواده تحمل می‌کردند.

بله همین طور است. خیلی وقت‌ها که به مأموریت می‌رفتم، چندین روز همسرم و بچه‌ها در خانه تنها می‌ماندند. یا برخی از مقاطع شش ماه یک‌بار هم نمی‌توانستم به آنها سر بزنم. بندگان خدا همیشه نگران حالم در جبهه بودند. البته این شرایط یک امر عمومی برای اغلب رزمنده‌ها بود و خانواده‌های بسیاری چنین وضعیتی داشتند. من یک‌بار در کربلای پنج به شدت مجروح شدم. از جفت پاهایم گرفته تا سرم و خیلی جاهای بدنم ترکش خورد و مدتی کاملاً بیهوش شدم. وقتی به هوش آمدم، گفتند باید به تهران منتقل شوم. آن موقع شهید علی توکلی پسرعمویم (نام فامیلی‌شان را تغییر داده بودند) کنارم بود. ایشان از معاون‌های بنده بود و همه جا با هم می‌رفتیم. به علی گفتم قبل از اینکه به تهران بروم، دوست دارم مادرم را ببینم. علی هم یک ماشین آماده کرد و با هر بدبختی بود من را داخل ماشین نشاندند و به در خانه‌مان در اهواز بردند. مادرم را صدا زدند آمد جلوی در و من حتی نتوانستم از جایم بلند شوم. بنده خدا در چنین وضعیتی من را دید و برای اینکه نگران نشود، به او دلداری دادم و گفتم به تهران می‌روم و ان‌شاءالله چند روز بعد شما را به تهران برمی‌گردانند. خانواده‌ها همه این سختی‌ها را تحمل می‌کردند تا رزمنده‌ها در جبهه با دغدغه کمتری جهاد کنند. جهادی که به حتم در ثواب لحظه به لحظه آن، خانواده‌ها نیز سهیم هستند.

گفت‌وگو

چگونگی تشکیل مجتمع‌های آموزشی رزمندگان در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از طراحان این کلاس‌ها

شگفتی ژاپنی‌ها از دیدن کلاس‌های درس در خط مقدم جبهه

■ غلامحسین بهبودی

به حتم آنهایی که سنشان به دوران دفاع مقدس قد می‌دهد، کلاس‌های درسی را به یاد می‌آورند که در فضای جبهه‌ها و زیر گلوله توپ و خمپاره دشمن، توسط معلمان و اساتید مجرب آموزش و پرورش تشکیل می‌شدند. در این کلاس‌ها، رزمندگان نوجوان و آنهایی که به عشق دفاع از کشور و انقلابشان مدارس را ترک کرده بودند، فرصت می‌یافتند به ادامه تحصیل بپردازند. هم‌صحبت امروز صفحه ایثار و مقاومت «حاج حسن افراخته» از مبتکران این کلاس‌های آموزشی است که در این مجال سعی کردیم بخش دوم گفت‌وگو با ایشان را به این موضوع اختصاص دهیم.

ایده تحصیل دانش‌آموزان در فضای جبهه‌ها از کجا شکل گرفت؟

بنده مقطعی مسئول معاونت فرهنگی قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص) بودم. آن موقع بحث سر این موضوع بود که خیلی از نوجوان‌ها درس و مدرسه را رها می‌کنند و به جبهه می‌آیند. این مسئله باعث بروز مشکلاتی برای این رزمنده‌ها می‌شد. اول اینکه از درس عقب می‌ماندند و حتی برخی از آنها بعد از بازگشت از جبهه، از مدارسشان به دلیل غیبت طولانی اخراج می‌شدند. از طرف دیگر بسیاری از پدر و مادرها از اینکه درس بچه‌هایشان با اخلال روبه‌رو شود، ناراحت بودند. به همین دلیل ایده درس خواندن رزمنده‌ها در جبهه در ذهن برخی دوستان جرقه زد و من هم به عنوان مسئول فرهنگی قرارگاه، با جدیت پیگیر این موضوع شدم.

این طرح مربوط به چه سالی است؟

سال ۶۳ و در اوج جنگ بود. البته رزمنده‌ها می‌توانستند در پادگان‌های پشتیبانی درس بخوانند، اما تا آن لحظه دایر شدن کلاس در خطوط مقدم صورت نگرفته بود. به این منظور بنده از وزیر ارشاد وقت به همراه معاون ایشان و تعداد دیگری از مسئولان این وزارتخانه دعوت کردم و از آنها خواستیم تا معلمان حاذق و کاربلد را برای این منظور دعوت کنند. انصافاً همکاری خوبی صورت گرفت و با آمدن معلم‌ها کلاس‌های درس در خطوط مقدم و داخل سنگرها شکل گرفت.

بازتابش در سطح جامعه آن روز چطور بود؟

خیلی‌ها استقبال کردند، اما یک عده هم می‌گفتند که موضوع کلاس در خط مقدم واقعی نیست و می‌خواهند با طرح این شایعه، بچه‌ها را به جبهه بکشانند. ما هم گفتیم هر کسی باور نمی‌کند می‌تواند به جبهه بیاید و کلاس‌ها را از نزدیک ببیند. یک گروه از ژاپن اعلام آمادگی کردند که بیایند. وقتی به ایران آمدند از آنها خواستیم هر واحدی را که خودشان می‌خواهند برای بازدید انتخاب کنند. آنها هم لشکر ۱۴ امام حسین(ع) را انتخاب کردند. مقر این لشکر در دارخوین بود. ژاپنی‌ها را خدمت حاج حسین خرازی در دارخوین بردیم و در آنجا گروه ژاپنی کلاس‌های درس را دیدند و فیلمبرداری کردند. دو هفته بعد رفتند و در تلویزیون تصاویر کلاس‌های درس ما را نشان دادند و گفتند ایرانی‌ها در حال جنگ، مدرسه‌شان را در خطوط مقدم جبهه دایر کرده‌اند.

> خیلی از بچه‌ها توانستند از این کلاس‌ها فارغ‌التحصیل شوند و دیپلم بگیرند. معلمان هم انصافاً از بهترین معلم‌های آموزش و پرورش بودند. یک فرق عمده این کلاس‌ها علاوه بر آنکه در خطوط مقدم و داخل سنگرها برگزار می‌شد، این بود که اینجا معلم‌ها باید دنبال شاگردان می‌رفتند و آنها را از سطح قرارگاه و پادگان و خط مقدم و... صدا می‌زدند و سر کلاس می‌آوردند

خروجی این کلاس‌ها چه بود؟

دایر شدن این کلاس‌ها به هیچ وجه ظاهری و شعاری نبود. همه چیز مثل کلاس‌های عادی بود. حتی ما امتحانات را همزمان با امتحانات سراسری برگزار می‌کردیم. خیلی از بچه‌ها توانستند از این کلاس‌ها فارغ‌التحصیل شوند و دیپلم بگیرند. معلمان هم انصافاً از بهترین معلم‌های آموزش و پرورش بودند. یک فرق عمده این کلاس‌ها علاوه بر آنکه در خطوط مقدم و داخل سنگرها برگزار می‌شد، این بود که اینجا معلم‌ها باید دنبال شاگردان می‌رفتند و آنها را از سطح قرارگاه و پادگان و خط مقدم و... صدا می‌زدند و سر کلاس می‌آوردند. مجتمع‌های آموزشی رزمندگان که پس از دفاع مقدس گسترش خاصی یافتند، دنباله همین کلاس‌ها بودند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۸۸۱

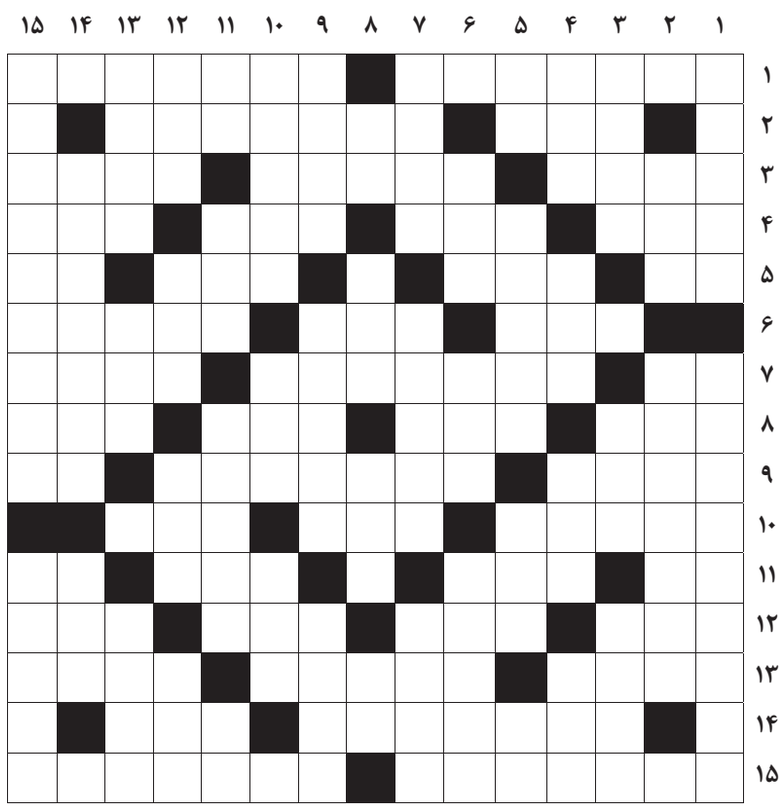

از راست به چپ

■ ۱- بازده کار- کاهش ارزش یک دارایی ثابت ■ ۲- گندم سوده شده- ضربه‌ای در تکواندو ■ ۳- قهوه‌ای مایل به سبز- افسر- سرمربی قهرمان ایتالیا در جام جهانی ۲۰۰۶ آلمان ■ ۴- شیمی کربن- مهره‌ای در شطرنج- کارزار- اسب چاپار ■ ۵- جواب مأیوس کننده- خانه پشت به آفتاب- راه آذری- خرس آسمانی ■ ۶- همسایه- با اهمیت- تعادل و برابری ■ ۷- چسبناک- معادل فارسی‌اش بار گُنج است- وسیله اتصال دوشاخه برق ■ ۸- گرو- وسیله ای برای استریل کردن وسایل جراحی- مرد بی زن- نام ■ ۹- واحدی در طول فرنگی- دلیل و برهان- حرف فاصله ■ ۱۰- بشر- مهم‌ترین عارضه بیماری مننژیت- توفیق و سعادت ■ ۱۱- دشنام- از پونه بیزار است- سنه- علامت مفعول ■ ۱۲- شهری در آلمان- مار خطرناک- ضربه فوتبالی- سالمند ■ ۱۳- واحد نظامی- قسم- لوله باریک ساقه گیاهان ■ ۱۴- انجمن و مؤسسه- پیچیدگی نخ ■ ۱۵- غذاخوری- متخصص و خبره

از بالا به پایین

■ ۱- از نام‌های خدا- ادمیرال ■ ۲- رها و آزاد- مهاجم تیم ملی فوتبال ایران ■ ۳- دزدی که به کاهدان می‌زند- پرستار- کتاب بیدل دهلوی ■ ۴- فارسی قدیم- پسوند آلودگی- تله- خودروی فرانسوی ■ ۵- کلاه الف- زیاده‌روی در مصرف- سره- رأس ■ ۶- خوردنی بعد از غذا- صدا و آواز- دهکده ■ ۷- جانشین- هراسه- زندان تهران ■ ۸- میوه خوب- صفت سرو- هراس- بزرگ ■ ۹- چرم خالص- ندادهنده- نوعی هلی کوپتر ■ ۱۰- نوعی خط میخی باستانی- جاده قطار- بهره ■ ۱۱- تپه کوچک- ماه ورزشی- آنچه از دست رفته- گرد نشده ■ ۱۲- مخترع تمبر- ضربه‌ای در تنیس- شهر شب فرانسه- کمانگیر افسانه‌ای ■ ۱۳- نام چند تن از پادشاهان فرانسه- نظرات- توهین‌آمیز ■ ۱۴- آنتی بیوتیک- هافبک پرسپولیس ■ ۱۵- مهاجم فرانسوی رئال مادرید- شماره نامه‌های اداری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک‌بار به کار روند.

		۵	۸		۶	۷		
	۶	۸	۲					
								۴
			۴		۷			
						۸		۵
۱	۲							
				۲			۱	
۸	۹			۶			۷	
		۶		۳				

۷	۶	۹	۱	۴	۸	۲	۴	۴
۴	۸	۴	۴	۲	۹	۱	۶	۷
۲	۱	۴	۷	۴	۶	۸	۹	۴
۸	۴	۶	۹	۷	۲	۴	۴	۱
۹	۴	۷	۴	۱	۴	۶	۸	۲
۱	۲	۴	۸	۶	۴	۷	۹	۹
۴	۷	۲	۶	۹	۱	۴	۴	۸
۶	۹	۱	۴	۸	۴	۷	۲	۴
۴	۴	۸	۲	۴	۷	۹	۱	۶

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۸۸۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	س	ج	د	ش	ي	خ	ل	ط	ف	ا	ل	ل	ه	■
۲	ت	و	ب	ر	ه	■	ب	ه	م	ن	ي	ا	ر	■	م
۳	ر	ا	■	ک	ي	خ	ا	■	ع	چ	و	ل	■	و	ي
۴	س	د	ه	■	د	ر	ز	ي	■	ا	ب	■	م	ي	گ
۵	ک	■	م	خ	■	ي	ي	ل	ا	ن	■	س	ح	ر	ا
۶	■	م	ا	ز	ا	د	■	م	ج	■	د	ا	ر	ا	ب
۷	خ	ز	ي	ن	ه	■	ف	ه	■	م	و	د	م	■	ا
۸	د	ه	■	د	ر	ف	ش	■	ق	ا	ش	ق	■	م	ي
۹	ا	■	ق	گ	ا	ر	■	م	ت	■	ک	ا	س	ک	ت
۱۰	ا	س	ل	ا	م	■	ت	م	■	ت	ا	ن	ک	ر	■
۱۱	ف	ل	ا	ن	■	ک	ل	ا	ه	ک	■	ه	ا	■	ب
۱۲	ر	ف	ت	■	ت	ي	■	ت	ر	د	د	■	ر	ا	ي
۱۳	ي	ي	■	ب	ي	م	ر	■	ا	ي	ر	ج	■	خ	ر
۱۴	ن	■	ش	ا	ل	ي	ز	ا	ر	■	و	ا	د	و	ز
۱۵	■	ا	ح	ت	ر	ا	م	ب	ه	و	ا	ل	د	ي	ن